**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 040– 13 /09/ 1400 حق الماره /وجود حق مالی دیگر به جز زکات /زکات**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## عدم اشتراط وجود باب در حرمت اکل

یکی از شرایط جواز اکل ثمره را این قرار دادیم که ثمره دیوار نداشته باشد. در انوار الفقاهه به این شکل قید نشده و اینگونه تعبیر شده است:

و إن يكون مكان الثمرة له باب الدخول و الخروج أو بغير حائط فلو كان محيطاً عليه و قد سدت بابه فلا يجوز أن ينزو الحائط[[1]](#footnote-1)

ایشان دو شرط را با هم ذکر کرده که اگر در باغ بسته باشد و دیوار نداشته باشد، اکل جایز نیست. اما ظاهر روایت مسعده بن زیاد این است که برای عدم جواز اکل، وجود باب لازم نیست و همین که دیوار داشته باشد، اکل جایز نیست. زیرا هر چند در صورت باز بودن در، دیوار مانعیت ندارد اما نفس وجود دیوار در اطلاق «فناء محاط علی الثمره» و در محاط بودن ثمره، کفایت می کند. گویا ایشان بیان می کند: موضوع کلام در جایی است که مانعی برای مرور وجود داشته است.

البته در صورتی که باز بودن در اماره بر رضایت مالک باشد، اکل جایز است هر چند دیوار داشته باشد.

## شرط هشتم: عدم افساد

هشتمبن شرط، عدم افساد است. همچنانکه در جلسه گذشته بیان شد، کشف مراد از افساد وابسته به کشف متعلّق «لا یفسد» در روایات است:

* اگر متعلّق افساد ثمر و بار باشد، افساد آن به زیاد خوردن یا خوردن بارهای اصلی است که اصطلاحا به آن می گویند چشم بار در آمد.
* اگر متعلّق افساد شجر بما هو مثمر باشد، به افساد الثمر بازگشت دارد.
* اگر متعلّق افساد شجر بما هو شجر باشد، افساد آن به شکستن شاخه هاست.
* اگر متعلّق افساد بستان باشد، افساد آن به تخریب متعلّقات آن مانند دیوار، درختان و نهر است.

حال متعلّق افساد در روایات چیست؟

در روایاتی که متعلق افساد ذکر شده، خصوص ثمر ذکر شده و در برخی دیگر از روایات، متعلّق افساد ذکر نشده است. بنابراین مضرّ بودن افساد ثمر، به راحتی از ادله استفاده می شود اما برای استفاده حکم تخریب درخت یا دیوار دو بیان ممکن است:

1. حذف متعلّق «لا یفسد» و عدم ذکر قید دالّ بر عموم است. پس افساد شجر و بستان جایز نیست. اما این بیان مشکل نیست زیرا ممکن است از قرائن داخلی روایات برداشت شود که متعلّق آنها ثمر است.
2. وقتی شارع اکل از ثمر را در صورت افساد به ثمر تجویز نکرده، به طریق اولی در صورت افساد شجر و بستان شارع حکم به حرمت کرده است. بعید نیست این اولویت عرفیه ثابت باشد.

باید دقت داشت: حرمت افساد شجر و بستان مسلّم است و بحث این است که آیا شرط جواز اکل، عدم افساد شجر و بستان است؟ و آیا حرمت تخریب درخت و دیوار، باعث حرمت اکل می شود؟ چنانچه در جلسه گذشته بیان شد: استظهار شرطیت عدم افساد برای جواز اکل، مبتنی بر کشف محطّ سوال اکل است و در فضایی که در مقام بیان محدوده اکل است، از نهی از حمل برداشت می شود که عدم افساد شرط جواز اکل است. از روایات به روشنی استفاده می شود که عدم افساد ثمر، شرط جواز اکل است و می توان به اولویّت خراب کردن درخت یا بستان را مضرّ به جواز اکل دانست.

در ادامه روایاتی که متعلّق «لا یفسد» در آنها ذکر شده و روایاتی که متعلّق در آنها ذکر نشده، مرور می شود.

در برخی از روایات متعلّق «لا یفسد» بیان شده است.

در مرسله یونس وارد شده است: لَا بَأْسَ أَنْ يَأْكُلَ وَ لَا يَحْمِلُهُ وَ لَا يُفْسِدُهُ.[[2]](#footnote-2)

مرجع ضمیر «یحمله» و «یفسده» واحد است و به ثمر برگشت می کند و مورد سوال نیز جواز اکل از ثمر بود:

سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالْبُسْتَانِ وَ قَدْ حِيطَ عَلَيْهِ أَوْ لَمْ يُحَطْ عَلَيْهِ هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهِ

ثمر در این روایت به معنای مجموعه میوه است. در نتیجه، افساد ثمر به معنای خراب کردن بار است که شامل خوردن زیاد میوه یا خوردن بیشتر میوه های خوب می شود.

همچنین افساد ثمر جنبه انحلالی دارد به این معنا که خراب کردن بار یک درخت خاص نیز افساد بار صدق می کند و لازم نیست بار تمام بستان را خراب کند.

در روایت دعائم الاسلام وارد شده است: نَهَى ص الْآكِلَ مِنْهَا عَنِ الْفَسَادِ فِيهَا[[3]](#footnote-3) که «فیها» به ثمره رجوع می کند.

در برخی دیگر از روایات متعلّق «لا یفسد» ذکر نشده است.

در روایت ابی الربیع شامی وارد شده: وَ لَا يُفْسِدُ وَ لَا يَحْمِلُ.[[4]](#footnote-4)

در روایت عبد الله بن سنان آمده است: وَ يَأْكُلُ مِنْهَا وَ لَا يُفْسِدُ[[5]](#footnote-5)

ممکن است گفته شود: حذف متعلّق دالّ بر عموم است اما به نظر می رسد «یأکل منها» قرینه بر متعلّق محذوف «لا یفسد» است و آن را به ثمره اختصاص می دهد. به خصوص آنکه در روایت ابی الربیع الشامی، «لا یحمل» نیز وجود دارد که مراد از آن ثمره است.

وجه بیان شده برای عموم این است که ظهور حذف مفعول، قرینه بر تعمیم است اما به نظر ما، حذف متعلّق می تواند به علت وجود قرینه بر محذوف باشد. مثلا در آیه شریفه «الذاکرین الله و الذاکرات» حذف متعلّق «الذاکرات» به قرینه قبل است و عمومیت ندارد. بله در صورتی که قرینه ای بر تقدیر وجود نداشته باشد، ظهور عدم ذکر قید، تعمیم است. مانند «الحمد لله» که حذف متعلّق حمد، قرینه بر تعمیم است. پس حذف متعلّق قرینه بر تعمیم است به شرط آنکه قرینه بر محذوف وجود نداشته باشد و اگر ما یصلح للقرینه وجود داشته باشد، دلیل اجمال پیدا می کند.

در روایت قرب الاسناد وارد شده است: سُئِلَ عَمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ مِنَ الْفَاكِهَةِ وَ الرُّطَبِ مِمَّا هو لهم حَلَالٌ. لَا يَأْكُلْ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ، وَ لَا يُفْسِدْ إِذَا كَانَ عَلَيْهَا فِنَاءٌ مُحَاطٌ[[6]](#footnote-6)

در این روایت متعلق محذوف «لا یفسد» فاکهه و رطب است به قرینه قبل و بعد از آن که هر دو درباره ثمر است.

در نتیجه، نمی توان با عدم ذکر مفعول تعمیم را استفاده کرد. هر چند بعید نیست اولویت عرفی پذیرفته شود و به واسطه آن حرمت اکل در صورت افساد شجر یا بستان ثابت می شود. افساد ثمر نیز به صورت کمّی یا اکل کثیر و به صورت کیفی یا اکل ثمره های خوب درخت تحقق پیدا می کند.

مرحوم آقای بهجت در جامع المسائل مطلبی دارد که در وسیله النجاه به این شکل نیست. در جامع المسائل آمده است:

و الظاهر عدم اعتبار اتفاقيّة المرور، فيدخل المقصود، و يعتبر على الأحوط عدم الإفساد المحرّم، و عدم الحمل المحرّم[[7]](#footnote-7)

مقیّد کردن عدم افساد به محرّم، مناسب نیست زیرا فرض آن است که افساد و حمل حرمت دارد و بحث این است که عدم افساد قید جواز اکل است. ایشان در ادامه می فرماید: فيضمن على الأحوط جميع ما تناوله، لا خصوص المحمول و ما أفسده

ایشان می فرماید: در صورت حمل و افساد، شخص نسبت به تمام میوه هایی که خورده و حمل کرده و افساد کرده، ضامن است و ضمانت اختصاص به محمول و افساد شده ندارد.

این مطلب در حمل صحیح نیست و چنانچه بیان شد، از روایات استفاده نمی شود که عدم حمل شرط جواز اکل فی الحال نیست. اما نسبت به عدم افساد، باید گفت: افساد دو معنا دارد:

* اگر افساد به معنای افساد بار باشد، کلام ایشان قابل بحث است. مثلا در صورتی که خوردن ده میوه موجب افساد ثمر باشد، آیا خوردن هر دو میوه حرام است یا خصوص میوه دهم، حرمت دارد؟ ظاهر «لا یفسد» این است که ما یتحقق به الافساد حرمت دارد. پس تنها میوه دهم حرمت دارد و ضمانت آن لازم است و نمی توان گفت: اکل هر ده میوه حرام است.
* اگر افساد به معنای خراب کردن شاخه و مانند آن، باشد این عدم افساد شرط جواز اکل است. حتی با این فرض که افساد ثمر موجب حرمت خصوص «ما به الافساد» باشد، باز هم می توان از آن الغای خصوصیت کرد و اولویت عرفی مثبت حرمت اکل در صورت خراب کردن شاخه است. پس شرط جواز اکل، عدم افساد شجر و بستان است. باید دقت داشت: در صورت کندن شاخه یا خراب کردن باغ، میوه هایی که قبل از افساد شجر و بستان خورده، حرام نمی شود و تنها اکل میوه هایی که به واسطه افساد شجر و بستان صورت گرفته، حرام است. مثل آنکه میوه اول را بدون آنکه شجر یا بستان را خراب کند، خورد و برای خوردن میوه دوم، شاخه درخت را شکست.

## شرط نهم: بلوغ الثمره

نهمین شرط، بلوغ ثمره است. به نظر می رسد رسیده بودن بما هو هو شرط نیست و مهم آن است که اکل آن در صورتی که نرسیده، متعارف باشد. روایات از اکل میوه در مرحله ای که اکل آن در این مرحله متعارف نیست، انصراف دارد اما در صورتی که اکل میوه در مرحله پیش از بلوغ متعارف باشد مانند چاقاله بادام، وجهی برای انصراف وجود ندارد.

## شرط دهم: چیده نشدن میوه

دهمین شرط، چیده نشدن میوه است. به نظر می رسد، سوالات از فرض چیده شدن انصراف دارد زیرا اگر مراد اکل از میوه چیده شده باشد، تخصیص به ذکر داده می شد زیرا مالک برای چیدن زحمت کشیده و نسبت به میوه های چیده شده علاقه بیشتری دارد و ادعای وجود اماره بر عدم رضایت مالک، بعید نیست. به همین دلیل اطلاقات شامل این صورت نیست یا قدر متیقّن آن غیر از این صورت است.

باید دقت داشت: همانگونه که خوردن میوه های بر درخت جایز است، اکل میوه های ریخته شده نیز جایز است و تنها مهمّ این است که میوه چیده نشده باشد. حتی جواز اکل میوه های روی زمین ریخته شده، اولویت دارد زیرا بر خلاف میوه بر درخت، در معرض فساد است و اکل از آن موجب صدمه به درخت نیست.

## شرط یازدهم و دوازدهم: کون المار مسلما و مؤمنا اذا کان صاحب الثمره مسلما و مؤمنا

شرط یازدهم این بود که کون المارّ مسلما اذا کان صاحب الثمره مسلما و شرط دوازدهم این بود که کون المارّ مؤمنا اذا کان صاحب الثمره مؤمنا. به نظر می رسد دلیلی بر این دو شرط وجود ندارد. چنانچه بیان شده: «لکل ذی کبد اجر» و حتی آب دادن به حیوان تشنه نیز اجر دارد. به همین دلیل هیچ بعدی ندارد که شارع برای نگاه مارّ غیر مؤمن و غیر مسلم نیز احترام قائل شده باشد و اکل از میوه را برای آنان نیز تجویز کرده باشد. پس دلیلی بر این شرط وجود ندارد و تجویز اکل برای کافر نیز سبیل نیست تا ادله نفی سبیل شامل آن شود. به خصوص در صورتی که صاحب باغ ثروتمند باشد.

بنده دو شرط دیگر نیز اضافه کردم که تبدیل به چهارده شرط می شود.

## شرط سیزدهم: ان یأکل علی قدر کفایته

در انوار الفقاهه تعبیر می کند: أن لا يأكل زائداً عن شبعه[[8]](#footnote-8) در کلام شیخ طوسی و برخی دیگر از بزرگان، قدر کفایته یا مقدار کفایته تعبیر شده است. این تعبیر در این کتب وارد شده است: نهایه، ص: 370 و 417، فقه القرآن راوندی ج 2 ص 230، سرائر ج 2 ص 226 و 371، اصباح الشیعه ص 247. اما در خلاف ج 6 ص 98 و مبسوط ج 6 ص 288 و سرائر ج 3 ص 126 چنین قیدی ذکر نشده است.

به نظر می رسد دلیل جواز اکل از اکل مقدار بیشتر از کفایت یا سیری انصراف ندارد و کسی که سیر است، نیز حق خوردن دارد. این قید چنانچه در مبسوط و خلاف و سرائر، بیان نشده است، لازم به ذکر نیست و بهتر است حکم به همان صورتی که در روایت بیان شده، برای عرف بیان شود تا به هر گونه از دلیل فهمیدد، عمل کند. اگر کلام را منصرف دید، بیش از مقدار سیری نخورد و اگر منصرف ندید، بیش از مقدار سیری میوه بخورد.

برخی از وقت ها، قید زدن موجب تغییر مفهوم است. آیت الله والد می فرمود: برخی می گویند آب را باید به پوست رساند. رساندن آب به پوست یک معنا دارد و شستن دست معنایی دیگر دارد. مثلا روی دست خودکار باشد، دست شسته شده و لازم نیست جوهر را از بین برد. اما در صورتی که گفته شود: آب را به پوست برسان، در صورت وجود جوهر خودکار شک حاصل می شود که آیا آب به پوست رسید یا نه؟ به همین دلیل بهتر است عبارت اصلی را به کار برد و هر آن چیزی که مردم از آن می فهمدند را عمل کنند. ایشان از قول مرحوم آقای حکیم نقل می کرد که کسانی مانند گچ کارها بسیاری از مواقع گوشه ناخن آنها گچ باقی می ماند. آیا خطاب شستن دست ها به آنها، به این معناست که باید به هر وسیله ممکن تمام گچ ها را از بین برد؟

یا در رساله ها آب خالص و آب مطلق تعبیر شده که باعث می شود انسان شک کند آب داخل رودخانه مطلق است یا مضاف؟[[9]](#footnote-9) در روایت قید خالص بودن یا مطلق بودن نیامده و تنها آب بیان شده است. آیا انسان شک می کند که در رودخانه چه چیزی روان است؟ آیا احتمال می دهد در رودخانه مثلا شیر روان باشد؟

بله برخی از قیدها نیازمند بیان است زیرا نوع افراد غفلت از آن دارند و درک مرجع تقلید در قیدها حجت است.

همانگونه که قید زدن می تواند موجب تقیید شود، ذکر قید گاهی موجب اطلاق می شود در صورتی که عرف متعارف از دلیل، خاص می فهمد. فرض کنید: عرف متعارف از «اغسلوا» لزوم عصر و فشار دادن را بفهمد. در این فرض، ذکر قید عدم نیاز به عصر، موجب اطلاقی می شود که عرف متعارف از دلیل نمی فهمید.

به هر حال اگر اطلاقات نسبت به گاو وار خوردن[[10]](#footnote-10) اطلاق دارد که اکل جایز است و در صورتی که از قدر شبعه و کفایت انصراف دارد، اکل جایز نیست. به همین دلیل حکم به مکلف القا می شود و هر آنگونه که از حکم فهمید عمل می کند و نیازی به تصریح نیست. هر چند به نظر بنده، ادله اطلاق دارد و عرف از روایات انصراف را نمی فهمد. ولی اگر کسی انصراف می بیند، به صورت مطلق بیان کند تا مکلّف به فهم خود عمل کند.

## شرط چهاردهم: ان لا ینوب غیره منابه

شرط دیگری که بیان شده این است «ان لا ینوب غیره منابه» به این معنا که خود مارّ بخورد نه اینکه دیگری را نائب مناب خود در اکل کند. هر چند این مطلب صحیح است ولی شرط کردن آن لطیف نیست. زیرا هر گاه گفته می شود: مارّ می تواند بخورد، به این معناست که خود مارّ می تواند بخورد نه اینکه غیر مارّ می تواند نائب مناب مارّ بخورد. بله لازم نیست خود مارّ میوه را از درخت بچیند مثل آنکه پدری میوه را از درخت بچیند و به بچه خود که همراه او کنار درخت است، بدهد تا این بچه، میوه را بخورد. پس مهم این است که مارّ صدق کند و لازم نیست خود مارّ از درخت بچیند.

در نتیجه، هر چند این مطلب صحیح است و تنها مارّ حق اکل دارد و این حق قابل واگذاری به غیر مارّ نیست زیرا بر غیر مارّ، مارّ صدق نمی کند تا جواز اکل داشته باشد، اما نیازی به تصریح این مطلب نیست و به عبارتی دیگر، نمی توان آن را شرط تلقّی کرد.

## حق یا حکم بودن جواز اکل الماره

این بحث وجود دارد که آیا جواز اکل مارّه، حق است یا حکم؟ اولین بار کلامی در شرح شیخ جعفر کاشف الغطاء بر قواعد علامه وارد شده که ایمایی به این مطلب دارد و صاحب جواهر نیز از ایشان نقل کرده است. شیخ جعفر کاشف الغطاء فرموده: ليس حقّ المارّة مما يجوز نقله بصلح أو غيره[[11]](#footnote-11) ما بحث را اینگونه مطرح می کنیم که جواز اکل مارّه، حق است یا حکم؟ اگر حکم باشد، سایر بحث ها روشن است و اگر حق باشد، باید بحث کرد انتقال آن جایز است؟

در جلسه آینده این بحث را انجام خواهیم داد و پس از آن وارد این بحث می شویم که آیا بلوغ در زکات شرط است؟ و آیا در مال نابالغ زکات وجود دارد؟

1. انوار الفقاهه، ص: 228 [↑](#footnote-ref-1)
2. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص383.](http://lib.eshia.ir/10083/6/383/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، ج2، ص108.](http://lib.eshia.ir/71542/2/108/) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص569.](http://lib.eshia.ir/11005/3/569/) [↑](#footnote-ref-4)
5. [المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج2، ص528.](http://lib.eshia.ir/15101/2/528/) [↑](#footnote-ref-5)
6. قرب الاسناد؛ ص: 80 [↑](#footnote-ref-6)
7. جامع المسائل؛ ج 2، ص: 617 [↑](#footnote-ref-7)
8. انوار الفقاهه؛ ص: 228 [↑](#footnote-ref-8)
9. بنده خدایی به مرجع تقلید گفته بود: آیا آب رودخانه مطلق است یا مضاف؟ او گفته بود: یعنی اگر کسی در کوفه در آب ادرار کند تا بصره آب نجس می شود؟ [↑](#footnote-ref-9)
10. شیخ بسیار محترمی در شاه عبد العظیم بود که فامیلی او کوماسی بود. سال ها قبل شاید حدود 40 سال قبل در خدمت آیت الله والد عیادت ایشان رفتیم. خود این آقا یا آیت الله والد نقل کردند که لقب کوماسی به این جهت به این خانواده داده شده که جدّ آنها از نادر شاه در کوهستانی با لبنیات پذیرایی کرده بود به نحوی که تمام سفره از لبنیات بود. نادر شاه گفت: تو کوه را ماستی کردی که کوماسی از همین لقب است. ایشان در حالی که بسیار رنجور بودند، می گفت: من در جوانی گاووار می خوردم و دیووار می خوابیدم. آیت الله والد بعد از خروج، فرمود: ایشان در جوانی یک بشقاب پر حلوا را به یکدفعه در دهان می گذاشته است به نحوی که با انگشتان دهان خود را باز نگه می داشت تا بتواند این حلواها را داخل دهان بگذارد. دیووار نیز به معنای خر و پف زیاد در خواب است. ایشان می خواست بیان کند که از کجا به کجا رسیده است. خداوند ایشان را رحمت کند که شخص بسیار محترمی بود. [↑](#footnote-ref-10)
11. شرح الشیخ جعفر علی قواعد العلامه ابن المطهر؛ ص: 112 [↑](#footnote-ref-11)